



گفت‌وگوی «جوان» با جانباز سیدحسن سجادی از بازماندگان واقعه بمباران شهرک صنعتی اراک

«پنج پنج» عاشورای مردم اراک بود



■ **علیرضا محمدی**

بمباران کارخانجات صنعتی اراک در تاریخ ۶۵/۵/۱۳۶۵ که به آن حادثه «پنج پنج» نیز گفته می‌شود، یکی از وقایع کمتر شناخته شده دفاع مقدس است که با وجود دهها شهید و تعداد زیادی مجروح، در میان حوادث جنگ مهجور مانده است. جانباز ۷۰ درصد سیدحسین سجادی یکی از مجروحان «پنج پنج» است که در ابتدا به قصد پرداختن به این حادثه با او به گفت‌وگو پرداختیم، اما زندگی سجادی به عنوان یک انقلابی و زرمند دفاع مقدس ناگفته‌ای در خود داشت که ناخواسته بخشی از گفت‌وگویمان را به سمت خاطراتش سوق داد.

■■■■

آقای سجادی! جانبازی شما در یک شرایط خاص رقم خورده‌است؛ مجروحیت کیلومترها دور تر از جبهه‌های جنگ. قبل از مجروحیت با مقوله جنگ و مسائلی از این دست آشنایی داشتید؟

درست است که من پیش‌تر جبهه جانباز شدم، اما از همان زمان مبارزات انقلابی سعی کردم خود را عقب نکشیم و در میدان نبرد حضور داشته باشم. ماه‌ها زمندگی در پرورده دارم و خواست خدا بود که در جبهه انقلاقی برابم نیفتد و در نزدیکی شهر خودم، یعنی اراک جانباز شوم.

جرقه دوران مبارزه شما از کجارقم خورد؟

طی سال‌های ۵۵ تا ۵۷ سرباز بودم چون خانواده‌ای مذهبی داشتم، در یادگان مقید به انجام امور مذهبی بودم. یکی از هم‌دوره‌ای‌های ما که بچه شمال بود، وقتی رعایت امور مذهبی از سوی من را دید، از امام خمینی و نهضتش برابم گفت. تا آن موقع فقط می‌دانستم که آیت‌الله خمینی سیدی است خارج از ایران.

هیچ اطلاع دیگری نداشتم، اما با راهنمایی آن دوستم و کتاب‌هایی که از دکتر شریعی استاد مطهری در اختیارم می‌گذاشت، رفته رفته با حضرت امام و مقوله‌ای به نام نهضت اسلامی ایشان آشنا شدم. آبان ۵۷ که خدمت تمام شد، به شهرمان اراک برگشتم و با راهنمایی یکی از دوستان انقلابی‌ام به نام آقای رحمان

حسین خانی، فعالیت‌های انقلابی را گسترش دادیم و در تظاهرات، پخش اعلامیه و... فعالیت می‌کردم. از همانجا دوران مبارزاتی‌ام آغاز شد و بعد از پیروزی انقلاب در شکل و شمایل حضور در کمیته‌ها، تشکیل گروه‌های ضربت و... ادامه یافت.

بعد از انقلاب مبارزات شما چه روندی را دنبال کرد؟

وقتی که غائله کردستان شروع شد، چون خدمت سربازی رفته بودم و کشتی هم کار می‌کردم، از همانجا دوران مبارزاتی‌ام آغاز شد و بعد از پیروزی انقلاب در شکل و شمایل جمع دوستان به کردستان رفتیم و در مناطقی چون پاره، بازی‌دراز، نوسود و... بودم. چهار یا پنج ماهی در این شرایط بودیم که جنگ شروع شد. سریع به مناطقی چون دشت ذهاب و ارتفاعات دالاهو و بازی‌دراز رفتیم. تا انتهای سال ۵۹ در منطقه بودم و هر از گاهی به خانه برمی‌گشتم. در همین زمان پدرم مرحوم حاج‌سیدمحمد سجادی اصرار کرد ازدواج کنم و اوایل سال ۶۰ تشکیل خانواده دادم. دیگر آزادی سابق برای رفتن به جبهه را نداشتم و مدتی پشت جبهه ماندم.

شما که مرتب در جبهه بودید، چطور در کارخانه ایرال کو که محل جانبازی تان است، مشغول شدید؟

ورودم به این کارخانه نیز به نوعی حرکتی انقلابی بود. دوران آمدوشدمن به کردستان بود که یکی از دوستان گفت تعدادی از توده‌ای‌ها و کمونیست‌ها در ایرال کو فعال هستند و باید بچه‌های حزب‌اللهی جای آنها را بگیرند. اینطور شد که به همراه چند نفر از دوستان رفتیم و مدبر آن زمان کارخانه که خودش هم از رخنه چپ‌ها گلایه داشت، تا ما را دید استخداممان کرد و رفته رفته جو آنجا را تغییر دادیم. این وضعیت بود تا اینکه سال ۶۵ کارخانه بمباران شد.

تا قبل از جانبازی باز هم به جبهه برگشتید؟

بله، از همین حضور در کارخانه بود که قسمت شد باز هم به منطقه برگردم. بعد از ازدواج کمی دست و بالم برای رفتن به جبهه بسته شده بود. اما اواخر سال ۶۰ بود که شنیدیم در جبهه به راننده لودر و بولدور نیز دارند. بهانه دستمان

که امکان دسترسی به آنها نیست. دیگر از او خبردار نشدیم تا اینکه ۱۲ سال بعد باقیمانده پیکرش را برابمان آوردند.

از ماجرای بمباران ۶۵/۵/۵ بگویید.

بعد از شهادت مرتضی، پدرمان مدتی بعد از شهادت برادرم از غم و غصه فوت شد. چون برادر دیگرم خارج از کشور بود، رسیدگی به مادر و خانواده باعث شد تا دیگر به جبهه نروم. گذشت تا اینکه به پنجم مردادماه ۱۳۶۵ رسیدیم. ایرال کو چون شمش آلومینیوم می‌ساخت و این شمش در ساخت الیازها مورد نیاز صنایع مانند اسلحه‌سازی و... کاربرد داشت، این امر بهانه لازم به دشمن برای بمباران کارخانه را داده بود. البته در آن حادثه کارخانجات دیگر شهرک صنعتی اراک هم بمباران شدند. اما بمباران کارخانه ما شدیدتر بود و از ۶۰الی ۷۰ شهید این واقعه، ۴۰ شهید مربوط به ایرال کو هستند. این واقعه بیش از ۲۰۰ جانباز و مجروح هم دارد که ۸۰ مجروح برای کارخانه ماست.

من صبح روز واقعه به بدرقه عمومی رفتم که به حج مشرف می‌شدم. بعد به کارخانه رفتم. ساعت حول و حوش ۹ و نیم صبح بود که ناگهان صدای مهبلی شنیدم. چون در جبهه تجربه

افتاد و چون شرکت هپکو دوره آموزش راننده لودر گذاشته بود، در این دوره‌ها شرکت کردیم و از طریق هلال احمر دوباره به جبهه رفتم. در عملیات‌های فتح‌المبین، الی‌بیت‌المقدس و نهایتاً رمضان هم حضور داشتم. در رمضان برادرم شهید شد و کمی بعد با فوت پدر، دیگر امکان حضور در جبهه را نیافتم.

چه خوب است از برادر شهیدتان هم یاد ی کنیم.

شهید سیدمرتضی سجادی متولد ۱۳۴۳ بود. هنگام شهادتش در مرحله پنجم عملیات رمضان ۱۸ سال داشت. ایشان از سال ۶۰ که تنها ۱۶ سال داشت، آمد و شدش به جبهه آغاز شد. قرار گذاشته بودیم هر وقت من در جبهه بودم او نیاید. اما در عملیات رمضان وقتی که به مقرمان برگشتم، شنیدم که مرتضی به دنبال آمده است. تعجب کردم وقتی خودم را به او رساندم، گفتم: مرتضی اینجا چه می‌کنی؟ مگر قرار نبود نیایی؟ گفت دیگر آمده‌ام و کاری نمی‌شود کرد. حالات خاصی یافته بود. در لباس خاکی بسنجی نورانیته یافته بود که هنوز در ذهنم ماندگار است. بعد از خداحافظی از او، دو ساعتی استراحت کردم و در خواب دیدم که پدرمان پرواز می‌کند و ناگهان زمین افتاد. بالای سر پدر رفتم که گفت یکی از بال‌های شکست. از خواب که بیدار شدم متوجه شدم برای مرتضی اتفاقی افتاده است. یکی از بچه‌ها را سراغش فرستادم که مدتی بعد آمد و گفت مرتضی و گروهشان به منطقه‌ای ورود کرده‌اند

د ساعت حول و حوش ۹ و نیم صبح بود که ناگهان صدای مهبلی شنیدم. پیش بچه‌های حسا پنداری می‌رفتم که بمبمی روی ساختمان افتاد و شیرجه زدم. هنوز متوجه نبودم بمب خوشه‌ای زده‌اند و خواستم دوباره بلند شوم که ناگهان انفجار دیگری رخ داد و به هوا پر تاب شدم

ساعت حول و حوش ۹ و نیم صبح بود که ناگهان صدای مهبلی شنیدم. فهمیدم هوا پیمایی جنگنده است. پیش بچه‌های حسا پنداری می‌رفتم که بمبمی روی ساختمان افتاد و شیرجه زدم. هنوز متوجه نبودم بمب خوشه‌ای زده‌اند و خواستم دوباره بلند شوم که ناگهان انفجار دیگری رخ داد و به هوا پر تاب شدم



بنابراین در انفجار اولیه فکر کردم قضیه تمام است و وقتی که بلند شدم، در انفجارهای بعدی مجروحیت یافتم. از شدت انفجار به هوا پر تاب شدم و چند ثانیه‌ای روی هوا بودم. وقتی که به زمین افتادم تا مدتی فکر می‌کردم پاهایم جایی اویزان است! چرا که هیچ حسی نداشتم. همه‌جا را گرد و غبار فرا گرفته بود. اولین نفری که بالای سرم آمد، برادرم بود. مدتی می‌شد که از خارج کشور پرگشته و در اراک ساکن بود. برادرم با دیدن بمباران کارخانه خودش را رسانده بود. یک شهید در کنارم افتاده بود که نمی‌دانستم کیست. برادرم ابتدا سراغ او رفت و بعد که فهمیدم شهید شده است، سراغ من آمد. دستم را گرفت و مرا با خودش کشاند. از نگاه‌های او متوجه شدم که اوضاعم خراب‌تر از این حرف‌هاست. وقتی به پایم نگاه کردم دیدم این حرف‌هاست. وقتی به پای راستم و پای راستم زخم‌های کاری برداشته‌اند. بعدها پای چپم از لگن قطع شد و پای راستم از زیر زانو هیچ حس و حرکتی ندارد. اکنون جانباز ۷۰ درصد هستم.

همانطور که گفتید آن روز صدها نفر کشته و زخمی شدند، با این وجود ماجرای پنجم مردادماه ۶۵ کمتر شناخته شده است.

بله، متأسفانه کم از آن گفته می‌شود. البته اکنون خود مسئولان کارخانه‌های بمباران شده مثل کارخانه ایرال کو بزرگداشتی بر گزار می‌کنند، ولی متأسفانه سیاسی‌کاری می‌شود و در این یادوار همانیز دنبال جناح‌بازی هستند. مثلاً خود من تا حالا پیکار هم به این بزرگداشت‌ها دعوت نشده‌ام. بنابراین کسانی که باید این واقعه را گرمای بدارند سعی کنند نامی از آن برده شود خودشان کوتاهی می‌کنند.

به عنوان یک بازمانده، تعریف شما از واقعه «پنج پنج» چیست؟

می‌توان گفت آن روز عاشورای مردم اراک رخ داد. بمباران یک منطقه غیرنظامی جنایتی است که یعنی‌ها به پشتیبانی قدرتهای بزرگ بارها در جنگ تحمیلی انجام داده‌اند. همین اتفاق اگر در اروپا می‌افتاد، آن را در بوق و کرنا می‌کردند. اما متأسفانه ما نتوانستیم خوب این واقعه را نه تنها به جهان بلکه برای مردم خودمان شناسانیم و به نظرم راحت از کنار شهدا و مجروحان گذشتیم.

و سخن پایانی

از سال ۶۵ که مسئله جانبازی برابم پیش آمد، همسر خانم نیره فدوی بسیار زحمت کشید و در تمامی سختی‌ها پشتیبانم بود. مادرم مرضیه دخایی چند سال پیش فوت شد و همیشه غصه‌دار جانبازی من و شهادت مرتضی بود. ما دارد از زحمت این عزیزان که مانند تمامی مادران و همسران شهدا و جانبازان، در گمنامی و خاموشی مجاهدت می‌کنند قدراتی کنم.

نگاه

تایستان به نیمه رسید و سینما فیلم دفاع مقدسی به خود ندید

آثار جنگی

مهجور در میان دیگر ژانرها

داشته باشند، مردم غرق در داستان‌های جبهه‌ها خواهند شد. دقیقاً همان کاری که نرگس آبیبار با «شیار ۱۴۳» کرد و با زیبایی تمام داستان دل‌تنگی‌های یک مادر شهید را جلوی دوربین آورد و با سیلی از مخاطبان مواجه شد. حتی می‌توان با سرمایه‌گذاری بر فیلم‌های خالی است؟ چرا مسئولان فرهنگی با سینمای استراژی و برنامه مشخصی برای اکران فیلم‌های سینمایی ندارند و چرا با گذشت پنج ماه از شروع سال هیچ فیلمی با موضوع دفاع مقدس، روی پرده نباشد؟ چرا دستگاه‌ها و سازمان‌های عریض و طویل فرهنگی در رابطه با این مقوله مهم در تاریخ کشورمان خوب کاری می‌کنند و زمینه‌های آشنایی بیشتر مردم با حقایق جنگ را فراهم نمی‌کنند؟

در همه جای دنیا سینمای جنگی

سال گذشته سینمای ایران دو فیلم نکته‌آسانی اینجاست چرا در روزهایی که فیلم‌های روی پرده فروش بالایی ندارند، باید جای یک فیلم دفاع مقدسی که بتواند عموم مردم را به سینما بکشاند خالی است؟ چرا مسئولان فرهنگی با سینمای استراژی و برنامه مشخصی برای اکران فیلم‌های سینمایی ندارند و چرا با گذشت پنج ماه از شروع سال هیچ فیلمی با موضوع دفاع مقدس، روی پرده نباشد؟ چرا دستگاه‌ها و سازمان‌های عریض و طویل فرهنگی در رابطه با این مقوله مهم در تاریخ کشورمان خوب کاری می‌کنند و زمینه‌های آشنایی بیشتر مردم با حقایق جنگ را فراهم نمی‌کنند؟

در همه جای دنیا سینمای جنگی



درخشان و آبرومند «چ» و «شیار ۱۴۳» را اکران کرد که گامی مثبت و رو به جلو در ارتقای کیفی فیلم‌های حوزه دفاع مقدس به شمار می‌رفت و این امیدواری را به وجود آورده بود که در سال‌های آینده سهم فیلم‌های باکیفیت با موضوع جنگ بیشتر از گذشته خواهد شد اما تا به امروز چنین چیزی در عمل به وقوع نپیوسته است.

همچنین از سه فیلم دفاع مقدسی که سال گذشته در سینمای ایران اکران شد، یک پنجم فروش گیشه سینماها به فیلم‌هایی همچون «معراجی‌ها»، «چ» و «شیار ۱۴۳» اختصاص داشت

که به لحاظ آماری با تعداد بسیار زیادی فیلم‌ها در ژانرهای دیگری رقمی قابل توجه به شمار می‌رود.

فیلمنامه‌نویسان با کندو کاو و پژوهش در زندگی شهیدان و فرماندهان اتفاقات جذابی بیرون بکشند و بسازند؛ ماجراهای مختلفی که در طول هشت سال بسیار یافت می‌شود و حتی قابلیت نشان دادن مقاومت و دل‌آوری‌های رزمندگان به مخاطبان سینمایی دیگر کشورها را هم دارد.



جدول

۱	۶		۵		
۲	۷	۱		۹	
۳	۷	۲	۳		
۴			۵		۸
۵		۸	۷		
۶		۴	۶		
۷		۷	۳		
۸		۹	۲		
۹		۳			
۱۰		۱	۳		

جدول سودوکو

ارقام ۱تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک بار

به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

■ پاسخ جدول شماره ۴۵۹۰

۳	۵	۷	۸	۱	۶	۴	۵	۳	۱
۵	۸	۶	۷	۳	۴	۱	۲	۵	۱
۷	۱	۴	۸	۵	۶	۳	۲	۷	۷
۸	۵	۳	۷	۴	۱	۸	۶	۲	۸
۶	۳	۱	۵	۸	۷	۴	۲	۵	۸
۴	۷	۱	۶	۸	۳	۵	۷	۱	۵
۵	۶	۸	۳	۵	۱	۲	۷	۴	۴
۷	۶	۸	۳	۵	۱	۲	۷	۴	۴
۸	۵	۳	۷	۴	۱	۸	۶	۲	۸
۶	۳	۱	۵	۸	۷	۴	۲	۵	۸
۴	۷	۱	۶	۸	۳	۵	۷	۱	۵
۵	۶	۸	۳	۵	۱	۲	۷	۴	۴
۷	۶	۸	۳	۵	۱	۲	۷	۴	۴
۸	۵	۳	۷	۴	۱	۸	۶	۲	۸
۶	۳	۱	۵	۸	۷	۴	۲	۵	۸
۴	۷	۱	۶	۸	۳	۵	۷	۱	۵

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷
۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۷	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷
۸	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۹	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۰	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۱۱	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۱۲	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۱۳	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۴	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۵	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹

از بالا به پایین

■ ۱- به دست آوردن - نزدیک و قابل تصرف - تندیس ■ ۲- جواب مثبت - اثر مشهور منتسکیو، نویسنده فرانسوی ■ ۳- شیوه ممنوعه برای اعتراف گرفتن - تمدنی که خط میخی رابداع کرد - معشوق و محبوب ■ ۴- لاستیک اتومبیل - سالمند - خط نابینایان ■ ۵- جنس به ظاهر قوی - امانتدار - پول زور - واحد شیشه ■ ۶- مجاوره - شهر خاطره انگیزتر کیه برای ایرانیان - فلز سرخ ■ ۷- خوشی - زحمتکش - از شخصیت‌های سری داستان‌های آگاتا کریستی ■ ۸- اعتقاد و عقیده - طلوع کردن - سالک ■ ۹- رسانه مکتوب - غذای دام‌ها - خوشایندی و قرابت ■ ۱۰- همراه اشغال - شکوه و گلاجه - رئیس جمهور شهید ■ ۱۱- لوس - بیرون یک دین - درجه خلوص زروسیم - رهاشده ■ ۱۲- ورزش زمستانی - شهر آشوب تروا - از بخش‌های اوستا ■ ۱۳- سرمریبه صباقی قم - پایتخت غنا - جهنم ■ ۱۴- مشکل پشت مشکل معنای این عبارت کنایه گونه است - توشابه قدیمی ■ ۱۵- سوسله حمل و نقل مایعات - آسان کردن - میانه بدن